

# زبان فارسی و کارکردهای تازه آن

داریوش آشوری



می‌شناسد، باز می‌گوید تا بدانجا که می‌تواند زبانِ مادریِ خود را بی‌هیچ تعصبی چنین بی‌مایه بشمارد. از این داوری دربارهٔ سه زبان يك حکم کلیتر می‌توان برکشید، که حکم کلی يك ذهن علمی است و آن اینکه، به نظر ابوریحان، در کار علم هر زبانی را که فراخورتر و آماده‌تر باشد باید همان را برگزید و به کار گرفت و در کار زبان علمی نباید تعصب داشت. به عبارت دیگر، و به زبان امروزی، ابوریحان هوادار يك «زبان بین‌المللی» علمی است، که برای او و در روزگار او زبان عربی بوده است. ابوریحان يك شاگرد بزرگ مکتب اندیشه علمی یونانی است و از پیشتازان «روح علمی» و علم تجربی، و داوری او دربارهٔ سه زبان نیز از همین «روح علمی» و نیاز علمی برمی‌خیزد.

آزردگی ابوریحان از خامی زبان کتابهای علمی به فارسی، که در آن روزگار نوشته می‌شده، درست و بجاست و هر چند او خود نیز کوشیده است با نوشتن التفهیم دست به تجربه‌ای در کار گفتار علمی به فارسی بزند، اما اگر اجباری در کار نمی‌بود، یعنی شاهزاده‌ای از او چنین درخواستی نکرده بود، چه بسا هیچگاه دست به چنین کاری نمی‌زد. و سرانجام، حاصل کار نیز نمی‌باید او را چندان خرسند کرده باشد. چنانکه کوشش مرد بزرگ دیگر هم‌روزگار او، یعنی ابن سینا، نیز که با نوشتن دانشنامهٔ علائی دست به تجربه‌ای در فارسی نویسی و بیان فلسفه به این زبان زده، چندان کامیاب نبوده است. و این گرهی است که در سده‌های پسین نیز چنانکه باید گشوده نشده است. انصاف باید داد که در این هزاره‌ای که از روزگار ابوریحان گذشته، زبان فارسی در زمینه علم و فلسفه نتوانسته است، چنانکه باید، زبانی کارآمد و هموار و خوش رکاب باشد و اگر بجد در این کار نظر کنیم، چه بسا با ابوریحان هم‌آواز شویم که زبان فارسی تاکنون بیشتر زبان ادبیات بوده است تا علم و فلسفه. بیهوده نیست که در این هزاره در میان ایرانیان، کمابیش هر مرد جدی و باریک‌اندیشی در کار علم و فلسفه هنگامی که خواسته است کاری اساسی کند به

هزاره‌ای پیش از این، در اوج رشد و گسترش علم و ادبیات در قلمرو تمدن اسلامی و بویژه در فرهنگ ایرانی و زبان فارسی، در سده چهارم و پنجم هجری، مردی جوینده و پژوهنده، يك نبوغ علمی بی‌مانند، یعنی ابوریحان بیرونی، در پیشگفتار کتاب الصیدنه (که به عربی نوشته است) پس از خوار شمردن زبان مادری خویش، یعنی زبان خوارزمی، زبان طعنه بر فارسی می‌گشاید و از خامی آن در زمینه علم شکوه می‌کند و آن را زبان «داستانهای خسروان و قصه‌های شبانه» می‌شمارد و زبان عربی را زبان واقعی علمی می‌داند و می‌گوید:

علوم از همه سوی جهان به زبان عربی فرآورده شده و دلها بدان آراسته گشته و زیور یافته و نیکوئیهای این زبان در رگ و پی‌ها روان شده است. اما هر قومی زبانی را که بدان خوگراست خوشگوار می‌پندارد و آن را با همه درشتیها و نارسائیهایش برای نیازهای خود به کار می‌برد. و این نکته را با خویشتن خویش می‌سنجم که خوگر با زبانی است [یعنی، زبان خوارزمی] که هرگاه چیزی از علم در آن بنشانند چنان شگفت می‌نماید که دیدن شتر بر بام و زرافه در زیر پالان. سپس به تازی و فارسی پرداخته‌ام که در هر يك دستی دارم و در آنها کار کرده‌ام. مرا نکوهش به تازی خوشتر است تا ستایش به فارسی. و معنای این گفته آن کس داند که در کتابی علمی که به فارسی درآورده‌اند درنگرد تا ببیند که چگونه آب و رنگ آن می‌رود و چهرش تیرگی می‌پذیرد و بی‌هوده می‌شود، چرا که این زبان جز به کار بازگفتن داستانهای خسروان و قصه‌های شبانه نیاید.

این داوری يك ذهن علمی، به معنای درست و عالی کلمه، است دربارهٔ زبان فارسی در روزگار خود؛ یعنی حکم يك داور بی‌طرف که خوب و بد هر چیز یا چند و چون آن را آنچنانکه



نارساتیهاشان، رساتر و دل انگیزتر از بسیاری و بلکه بخش عمده کتابهای علمی امروزین، که به فارسی نوشته یا ترجمه شده است، می یابیم. <sup>۱</sup> و اگر ابوریحان و مانندان او، بجای آنکه ذهن خود را بر سر زبان بفرسایند ورنجه کنند، این راه را در پیش رو داشتند که به عربی بنویسند و جان خود را آسوده کنند یا در نسلهای پسین فارسی را آنچنان با عربی بیامیزند و چنان دست گشاده ای در وام گرفتن از عربی داشته باشند که هیچ مشکلی در میانه حس نکنند، امروز تکلیف چیست؟ راه حلها و پاسخهای امروزین ما کدامست؟ ما امروز با این اصل اساسی - که رفته رفته بدیهی نیز شده است - روبرو هستیم که زبان فارسی باید برای پاسخگویی به کاربردها و کارکردهای تازه خود، خود را بیاراید و بپیراید.

در این چنددهه، پس از آنکه از خواب دیرینه قرنهای خستگی و تباهی برخاستیم، تا حدودی بجد با این مسئله روبرو شده ایم و در این کار افزون بر گفت و گوهای بسیار و هیاهوهای فراوان، مقداری از راه را نیز گام به گام و در عمل پیموده ایم و بیشترین کامیابی ما نیز در همین راهگشائی گام به گام و عملی بوده است و ذوقها و ذهنهای گره گشا در برخورد رویارو و عملی و مورد به مورد با مسئله کامیابتر بوده اند تا آنجا که کلیات یافته ایم و سخن اساسی و جدی درباره بنیاد نظری مسئله کمتر گفته ایم، زیرا که ذهنهای ما از طرح نظری مسائل، آنچنانکه شرط طرح آن مسائل است، ناتوان است و کمتر می توانیم مسائل را در کلیت و تمامیتشان بنگریم.

چه بسا این مسئله، سرانجام، يك مسئله عملی باشد و چنانکه تاکنون نشان داده شده است، کسانی که با دانش و ذوقی درخور کتابی را به زبان خوب و روان ترجمه کرده اند و اصطلاحات را بجد گرفته اند و کوشیده اند مسئله معادله را کمابیش حل کنند و نمونه ها و ملاکهای به دست دهند، بیشتر و بهتر و عملیتر به مسئله در حد توان و امکانات پاسخ گفته اند تا آنانی که حکمهای جزمی

زبان عربی پناه برده است، چرا که زبان عربی برای این کار پخته تر و پرورده تر بوده است و میراث اندیشه و علم در حوزه تمدن اسلامی در آن زبان و با آن زبان جوشیده و بالیده است. و اما، تمدن اسلامی يك زبان مشترك فرهنگي داشت که توانست میراث علم و فلسفه یونانی و آنچه را که از ایران و هند و دیگر جاها بدان می رسید در خود کشد و بگوارد و آن را به شیوه خود و در عالم خود رشد دهد و کمال بخشد و کار را بر دانشجویان علم و فلسفه آسان کند و هر که این زبان را می آموخت می توانست بر تمامی آن میراث دست یابد و خود نیز چه بسا با نوشتن کتاب به آن زبان چیزی بر آن بیفزاید، چنانکه در ایران تا پایان همین سده چهاردهم هجری قمری نویسندگانی بوده اند که در زمینه عرفان و الاهیات و تفسیر به این زبان کتاب نوشته اند و چه بسا هنوز نیز می نویسند. اما ما امروز، از نیک یا بد زمانه، در روزگاری هستیم که زبانمان ناگزیر می باید کمابیش بیانگر همه چیزهایی باشد که تمدن جهانگیر مدرن در زمینه علم و فلسفه و هنر و تکنیک و نیز صورتهای نو رفتارها و نهادهای اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و دانشهای کاربردی و فنهای مربوط به آنها پدید آورده است. به عبارت دیگر، اگر نه تمام، دست کم بخش عمده ای از دستاوردها و فرآورده های این تمدن را، که تمامی کره زمین را تسخیر کرده است، در خود بگنجانند. و امروز دیگر چنان زبان بین المللی گره گشائی نیز برای ما در کار نیست و فارسی و عربی هر يك جداگانه می باید به چالش زبانهای بین المللی امروزی پاسخ گویند، چالشی عظیم و پیچیده و تودرتو. اگر تمدن اسلامی به اختیار آرام - آرام و با شور و شوق و کمابیش با روح کنجکاو و تازه جوئی که در سده های نخستین در آن پیدا شده بود به سراغ میراث یونانی رفت و بخشی از آن را از آن خود کرد، اکنون سیلاب جهانگیر این تمدن فلسفی و علمی و تکنیکی است که تمامی حصارهای قرون وسطائی را در سراسر جهان شکافته و خانه های کهن پدری را در هم کوفته و فرزندان را از خواب آسوده قرنهای پرانده و در به در کرده است. یعنی این بار اختیاری به آن معنا در کار نیست، و هر کس یا هر قومی و ملتی که نخواهد این را بفهمد یا دیرتر بفهمد در این تلاطمی که روی زمین را فرا گرفته روزگار دشوارتری خواهد داشت.

در روزگار چنین زیروزبر شدنهای سهمگین و خانمان برانداز است که ما باز همچنان با دزدگی ابوریحان در برابر انبوه کتابهای علمی که اغلب با زبان خام و شکسته - بسته به فارسی تألیف یا ترجمه شده است، ایستاده ایم و چه بسا با دزدگی بیش از ابوریحان. زیرا اگر به کتابهای علمی روزگار ابوریحان یا پیرامون روزگار او چشم بیندازیم، زبان دانشنامه علائی و هدایة المتعلمین و التفهیم و ذخیره خوارزمشاهی را، با همه

صادر کرده‌اند و هشدار داده‌اند و بر حذر داشته‌اند، در حالی که با جنبه واقعی و عملی مسئله، یعنی برخورد زبان ما با میراث عظیم علم و فلسفه و ادبیات و هنر و تکنولوژی مدرن، سر و کاری نداشته و از ماهیت مسئله و دامنه آن بکل بی‌خبر بوده‌اند. حرفهای جزمی و حکمهای مطلق در عمل به کار نمی‌آید، زیرا میدان عمل، بنا به ماهیت خود نرمی و ظرافت می‌طلبد و اغلب شرایط آن بسیار پیچیده‌تر از آن است که هیچ حکم جزمی و قطعی بیان‌کننده تمامی یا حتی عمده شرایط و طلبهای آن در یک زمان یا در زمان دراز باشد. حکمهای جزمی و مطلق از این دست که باید واژه‌های تازه ساخت یا نباید ساخت؛ واژه‌های بیگانه را باید گرفت و به کار برد یا نباید گرفت؛ همه واژه‌های نوساخته باید از مایه فارسی یا ایرانی ناب باشند و مانند آنها، در عمل چندان ارزشی ندارند، زیرا هنگام برخورد عملی با مسئله باید ببینیم که در چه مواردی امکان واژه‌سازی هست یا نیست، و چه واژه‌هایی برگردان پذیراند و کدامها برگردان پذیر نیستند، و مایه‌های زبان فارسی و حتی زبانهای ایرانی بر روی هم، از مرده و زنده، چه امکاناتی در اختیار ما قرار می‌دهند و کجا پایشان لنگ است. و به هر حال این حکمهای موردی نیز بستگی به امکانات زمان دارد و همیشگی نیست. چنانکه پیدایش یک واژه یا ترکیب تازه در زبان خود مایه‌ای می‌شود برای آنکه به قیاس آن واژه‌های دیگر برای معناها و مفهومیهای دیگر ساخته شود که پیش از آن نمی‌توانستیم. باری، اگر چه حکمهای جزمی و قطعی در عمل به کار نمی‌آید، اما از کندوکاو نظری در این زمینه نمی‌باید دست برداشت تا دست کم خطوط کلی راهنما بر اساس تجربه و عمل به دست آید.

### طبع زبان فارسی

هر زبانی امکانات و تواناییهای خاصی دارد که از سوتی بر بنیانهای ساختمانی زبان تکیه دارد و از سوی دیگر بر چگونگی کاربرد تاریخی زبان. و این «چگونگی کاربرد» نکته مهمی است، زیرا چگونگی کاربرد یک زبان در زمینه‌های گوناگون یا کم و بیش کاربرد آن در زمینه یا زمینه‌هایی موجب می‌شود که آن زبان تواناییهای خاصی را بیشتر یا کمتر به دست آورد و چه بسا برخی تواناییها هرگز یا چنانکه باید در آن پدید نیاید. به عبارت دیگر، اینکه قومی که زبان از آن اوست چگونه می‌اندیشد و، باصطلاح، در چه عالمی سیر می‌کند و اندیشیده‌های خود را چگونه در قالب زبان می‌ریزد و از میان امکانات ذاتی زبان خود کدام یا کدامها را برمی‌گزیند و می‌پروراند، این رفتار با زبان ناگزیر در پرورش طبع زبان اثری اساسی دارد. زیرا از این راه است که در میان امکانات گوناگون پرورش زبان جنبه‌ای یا جنبه‌هایی بر

جنبه‌های دیگر چیره می‌شود یا می‌چرید و هر زبان عادت‌ها و روحیه و حال و هوای خاصی می‌یابد. به عبارت دیگر، سیر تاریخی شکل‌گیری روح قوم و عالم او با روح زبان او و عالمی که این زبان بیانگر آن است در هم تنیده است. به همین دلیل است که هنگامی که چیزی از میراث ادب و فرهنگ یک زبان به زبان دیگر فرآورده می‌شود، با جای گرفتن در عالم روح آن زبان، که آئینه فضای تاریخی-فرهنگی دیگر است، حال و هوای دیگر و مزه و رنگ و بوی دیگر می‌یابد. برای مثال، زبان یونانی را برای بیان اندیشه فلسفی دارای توانایی خاصی می‌دانند، اما این توانایی، که بالقوه در ساخت آن زبان نهفته است، در سیر تاریخی است که به دست کسانی که سپس فیلسوف نامیده شده‌اند، شکوفا شده و فعلیت یافته و به آن زبان روح فلسفی بخشیده است، همچنانکه زبان آلمانی. و هنگامی که زبان عربی خواسته است میراث فلسفی یونانی را در خود جذب کند، از سوتی، بنا به امکانات ساخت زبانی خود و از سوی دیگر فضای تاریخی-فرهنگی ویژه خود، این میراث را به نحو خاصی جذب کرده و رنگ و روی خاصی به آن بخشیده که «فلسفه اسلامی» نامیده می‌شود.

و نیز به همین دلیل است که بسیاری چیزها را از زبانی به زبان دیگر نقل نمی‌توان کرد و یا جریان جذب و گوارش آن چه بسا دراز مدت و دشوار و بحرانی باشد، چنانکه امروزه مردمان غیر عربی در جریان ستاندن و فرو بردن و گواردن میراث فرهنگ غرب دچار چنین گرفتاری و بحرانی هستند و این بحران در زبان آنها نیز بازتابی شدید دارد. این گمان که هر چیزی را به نحوی به هر زبانی می‌توان گفت و همه زبانها در امکانات بیانی برای هر یک از شاخه‌های کار و کوشش فکری و فرهنگی بشری توانایی یکسان دارند، از سر خام اندیشی و ساده‌انگاری است و بر اثر همین ساده‌انگاریها است که چون دستاورد پرورده و پرمایه آثار ادبی یا علمی یا فلسفی زبانهای دیگر را به زبان خود نقل می‌کنیم چه بسا به چیزی بی‌فروغ و بی‌مایه یا پریشان و گنگ بدل می‌شود، چنانکه پیشینه ترجمه‌های امروزی ما جز این نیست.

یعنی آنچه را که اندیشه‌ای باریک‌نگر و سنجیده در قالبِ زبانی ظریف و پرمایه با واژگانی دقیق و گسترده ریخته است به قالبِ زبانی شلخته و کم‌مایه و بی‌در و پیکر می‌ریزیم و چند بار آن را آبکی می‌کنیم و آنگاه نام «ترجمه» بر آن می‌گذاریم.

برای بسیجِ زبانِ فارسی در جهتِ بیانِ آنچه امروز از آن می‌طلبیم، یعنی بیانِ علمی، فلسفی، هنری، و فنی مدرن و هر آنچه در تمامی زمینه‌های زندگی اجتماعی از این شکل از زندگی برمی‌آید، نه برای صدور حکمهای جزمی و ازلی و ابدی، بلکه برای به‌دست آوردنِ خطوطِ راهنمایِ نظری، می‌باید ببینیم که زبانِ فارسی، از سونئی، چگونه زبانی است و از نظرِ ساختمانِ واژه و ترکیبِ عناصرِ زبانی دارای چه ویژگی‌هایی است؛ و از سوی دیگر، این زبان با امکاناتِ خاصِ خود در بسترِ تاریخیِ خود چگونه پرورش یافته و از کدام پستان شیر نوشیده و چه مایه‌هایی در آن بیشتر پرورده شده و کدامها ناپخته و ناپرورده مانده و، به عبارتِ دیگر، امکاناتِ بالقوهٔ آن برای گسترش و پرورش در جهتِ نیازهای تازه و امروزین چیست. البته طرح چنین پرسشی خود نیازمند داشتنِ بینشِ مدرن نسبت به تاریخ و زبان است و ذهنِ سنتی یا سنت پرست که با گوهرِ اندیشهٔ مدرن برخوردی نداشته و از آن بهره‌ای نبرده است از طرحِ آن ناتوان است، زیرا چنان خیره و شیفتهٔ سنت و با آن یگانه است که نمی‌تواند میانِ خود و آن جدائی افکند و آن را همچون يك عين (آبزه) در برابرِ خود نهد و واری کند.

بطور کلی می‌توانیم گفت که پرورشِ اصلیِ زبانِ فارسی در دامانِ شعر و زبانِ شاعرانه بوده و امکاناتِ درونیِ این زبان در مایهٔ شاعرانه پرورش یافته و پدیدار شده است و در طولِ هزار سالِ رسانهٔ اصلیِ اندیشهٔ ایرانی شعر بوده و نبوغِ قوم در این زمینه بیش از همه جوشان و زایا بوده است. فهرستِ بی‌پایانِ نامِ شاعرانِ فارسی زبان و آن چند نبوغِ بزرگِ شاعرانه که همیشه بحق به نامشان می‌نازیم، گواه این گفته است. اما در زمینهٔ نثر با آنکه هزاران کتاب به این زبان نوشته‌اند، زبانِ فارسی هرگز به چنان پختگی و رسائی و روانی نرسید که در شعر رسید و اگر شعر و نثر هر دوره‌ای را با هم بسنجیم، حتی در دورانِ شکوفائیِ نخستین شعر و نثر که زبانِ نثر در آن هنوز ساده و بی‌پیرایه است، اگر از چند کتابِ استثنائی چشم‌پوشیم، شعر و نثرِ فارسی چه بسا با هم برابر نیست و اگر شعر و نثرِ کسانی را که هم شاعر و هم نویسنده بوده‌اند، مانند ناصر خسرو و مولوی و سعدی، با هم بسنجیم، گمانِ من این است که روانی و رسائیِ شعرشان بر نثرشان می‌چربد و هنگامی که به دورانِ پسرقتِ نثر فارسی

می‌رسیم - که کمابیش از حدود حملهٔ مغول آغاز می‌شود و تا اوایل دورهٔ قاجار ادامه می‌یابد - شکافِ میانِ زبانِ شعر و نثر پیوسته بیشتر می‌شود و زبانِ نثر دچارِ تباهی‌هایی می‌شود که هنوز دنباله‌ها و بازمانده‌های آثارِ آن خرابکاریها را در زبانِ نثر امروز می‌بینیم. بطور کلی می‌توانیم گفت که زبانِ فارسی در شعر به زندگانیِ خود ادامه داده و در شعر، بویژه در زبانِ غزلسرائی و مثنویها، است که بیشتر به میراثِ واژگانِ اصلی و زیبایِ این زبان و همچنین به ساختمانِ ترکیبیِ واژه در آن دست می‌یابیم (برای مثال، ترکیب‌هایی که سعدی در بوستان به کار برده گواه این ادعا است). به همین دلیل، برای بازیافتنِ روحِ اصلیِ زبان و میراثِ اصیلِ واژگانیِ آن و بویژه برای پرهیز و گریز از آثارِ ویرانگری که ذوقهای کثُر و بیمارگونه در قلمروِ نثرِ فارسی بجا نهاده‌اند و پیراستنِ زبانِ نثر، و بازگرداندنِ تازگی و سادگی و روانی به آن، بویژه برای بازگرداندنِ واژگانِ اصلیِ زبانِ فارسی، که به زور و ضرب از قلمروِ نثر بیرون رانده شده است، میراثِ شعر فارسی می‌تواند الهام بخشِ نثرنویسانِ امروز باشد.

برای آنکه زبانِ فارسی بتواند از عهدهٔ وظایفِ تازه‌ای که از آن می‌طلبیم کمابیش برآید توجه به دو نکته ضروری است: یکی چگونگیِ ساختمانِ واژه در زبانِ فارسی و دیگری چگونگیِ جمله‌سازی و نحوِ زبان. ما در این مقاله تنها به بحث دربارهٔ ساختمانِ واژه و امکاناتِ آن در زبانِ فارسی می‌پردازیم.

### امکاناتِ واژه‌سازی در زبانِ فارسی

فارسی از نظرِ امکاناتِ واژه‌سازی زبانی است پرمایه و ساختمانِ ترکیبیِ واژه در آن مایهٔ بسیار برای گسترشِ دامنهٔ واژگانِ این زبان فراهم می‌کند و امروز که ما به هزاران واژهٔ تازه در زمینهٔ علم و فن و فلسفه و هنر نیاز داریم، بهره‌گیری از این امکاناتِ درونیِ زبان می‌تواند بسیار مشکل‌گشا باشد.

در زبانِ فارسی کمابیش همهٔ عناصرِ اصلیِ واژه‌ای زبان (اسم، فعل، صفت، قید) با یکدیگر ترکیب می‌شوند و معناها و مفهومهای تازه می‌آفرینند و افزون بر آن درآمدنِ حروفِ اضافه (در ترکیبهای فعلی) و پیشوندها و پسوندها بر سر و به‌دنبالِ واژه‌های ساده یا ترکیبیِ با هم بر امکانِ گسترشِ دامنهٔ واژگانِ زبان می‌افزاید، و در واقع در زبانِ فارسی بسیاری از اسمها و صفتها و قیدها و ریشه‌های فعل می‌توانند پسوندگونه یا پیشوندگونه در ترکیب شرکت کنند و واژه‌های تازه تشکیل دهند. ما، برای مثال، چند نمونه را که تنها با کاربردِ نام اندامهای بدن ساخته می‌شود یادآور می‌شویم تا گوشه‌ای از دامنهٔ این امکان روشن شود:



چند نکته درباره واژه‌سازی

امروزه ما خوشبختانه از روزگاری گذشته‌ایم که کسانی که تسلطی بر ادبیات کلاسیک فارسی داشتند خود را مالک الرقاب زبان می‌دانستند و تمامی پهنه زبان را جولانگاه خود می‌شمردند و در نتیجه جلو هر گونه تحول و پیشرفت زبان را می‌گرفتند. با رواج علم و فلسفه و هنر و ادبیات مدرن در قلمرو فارسی و جنب و جوشی که این زبان در جهت پرورش خود برای بیان مفاهیم تازه یافته است، امروز دیگر حرفهائی مانند این، که تا دو-سه دهه پیش از این شنیده می‌شد، شنیده نمی‌شود که «لغت در فارسی سماعی است نه قیاسی». زیرا واژه‌سازی قیاسی (یعنی ساختن واژه‌های تازه به قیاس الگوهای زبانی موجود) راه خود را گشوده و در این چنددهه صدها واژه تازه بر گنجینه زبان فارسی در زمینه‌های گوناگون افزوده است و کمابیش همگان پذیرفته‌اند که گسترش دامنه زبان فارسی برای برآوردن نیازهای زندگی جدید و علم و فلسفه و هنر و تکنولوژی مدرن امری ضروری و بدیهی و چاره‌ناپذیر است و امروز هر مترجم فارسی زبان در این زمینه‌ها کمابیش به اندازه توانائی خود يك فرهنگستان تکفیره است که درباره برگردان واژه‌های اصطلاحی و فنی از زبانهای اروپائی به فارسی تصمیم می‌گیرد و عمل می‌کند و کمتر کتاب ترجمه شده به فارسی در این زمینه‌ها است که بر این نام‌های از واژه‌ها در پایان نداشته باشد.

درباره اینکه زبان فارسی چگونه و از کدام مایه‌ها باید واژه‌های برابر با واژه‌های زبانهای پیشرو اروپائی بسازد (البته در مواردی که هم اکنون چنین واژه‌ای و معنائی در فارسی وجود نداشته باشد) بحث و گفت و گو بسیار شده و اگر چه هنوز اصول راهنمای ما در این کار کاملاً روشن نیست، با اینهمه تا به مرحله امروزین راه درازی پیموده‌ایم. اگر به یادآوریم که ما در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم هنوز در چه عالمی می‌زیستیم و چه اندازه از آنچه در جهان می‌گذشت بی‌خبر بودیم و در چه فساد و درماندگی تاریخی دست و پا می‌زدیم و زبان پرپیچ و تاب و فرسوده‌تر فارسی چه اندازه از بیان مفاهیم اندیشه و زندگی مدرن ناتوان بود، یعنی زمانی که بیش از يك قرن از آن نمی‌گذرد، می‌بینیم که در این فاصله با شتاب راه درازی پیموده‌ایم و تکانه‌های سختی بر ذهن و زبان ما وارد آمده است. فارسی امروز گنجینه‌ها و ازگانی بزرگی در اختیار دارد که شصت سال پیش ازین نداشت و مهمتر از همه اینکه یخهای روانی و اجتماعی و تاریخی ما ذوب شده و ذهن و زبان بر اثر تلاطمهای تاریخی به جنبش در آمده است. امروز آوردن واژه تازه و ترکیب تازه با مفهوم تازه در زبان دیگر گناه شمرده نمی‌شود و کسی به این خاطر از دست پاسداران سنت ادبی چوب نمی‌خورد. حال آنکه پنجاه سال پیش

○ سر (پیشوندگونه): سرپا، سرپائی، سردست، سردستی، سرزده، سرزدن، سرخورده، سرمایه، سرپاز، سردار، سراسر، سرنوشت، سرکرده، سرگذشت، سرپرست؛ (پسوندگونه): رودسر، کوهسر، گاوسر، بادسر، خیره‌سر... (همچنین ترکیبهای که با صورت دیگر آن، یعنی «سار» ساخته می‌شود)

○ دست (پیشوندگونه): دسترنج، دستکرد، دستاورد، دستمزد، دست خورده، دستمال، دستمالی، دست بردن، دستبرد، دستادست، دستورز، دسته؛ (پسوندگونه): خوشدست، چربدست، تنگدست، گشاده‌دست، زبردست، زبردست، چیره‌دست، خام‌دست...

○ پا (پیشوندگونه): پاگیر، پاخور، پاکار، پادار، پاچوش، پاپوش، پایمزد، پارو(ب)، پازدن، پاگرفتن، پاچین، پایاپای، پایه؛ (پسوندگونه): تیزپا، هزارپا، خرپا...

○ دهن (پیشوندگونه): دهن‌گشاد، دهن‌بند، دهن‌زده، دهنگیر، دهن‌پرکن، دهن‌سوز، دهن‌لق، دهن‌چاک، دهنه؛ (پسوندگونه): بددهن، تنگ‌دهن، شیرین‌دهن، همدهن، غنچه‌دهن...

○ چشم (پیشوندگونه): چشم‌نواز، چشمگیر، چشمبند، چشم‌داشتن، چشم‌برگرفتن، چشم‌دوختن، چشم‌زدن، چشم‌غره، چشمه، چشمک، چشم‌آبی، چشم‌انداز، چشم‌باز، چشم‌پزشک، چشم‌چران، چشمخانه، چشمداشت؛ (پسوندگونه): سیه‌چشم، بدچشم، سیرچشم، شوخ‌چشم، شورچشم، گاوچشم...

○ گوش (پیشوندگونه): گوش‌آرا، گوش‌آزار، گوش‌بر، گوش‌بری، گوش‌بریدن، گوش‌بند، گوش‌دار، گوش‌داشتن، گوش‌زد، گوش‌کش، گوش‌کشی، گوشمال، گوشماهی، گوشوار، گوشوان، گوشی؛ (پسوندگونه): خرگوش، درازگوش، چارگوش...

بنابراین، آشنائی به چم و خم ساختمان واژه در این زبان در امکانات بسیار زیاد آن را بر روی ما می‌گشاید. البته، این زبان، بنا به طبع ظریف و شاعرانه‌اش محدودیتهای خاص خود را نیز دارد. بدین معنا که بسیاری از عناصر زبانی به علت دشواری تلفظ یا همگیزی (تنافر) آوائی در کنار هم نمی‌نشینند و ترکیبشان ناهنجار از آب درمی‌آید و یا اینکه اگر ترکیب بسیار بلند و بیش از چهار-پنج هجا (سیلاب) باشد به گوش فارسی زبانان گران می‌آید و، مثلاً، مانند زبان آلمانی نیست که ترکیبهای آن محدودیت هجائی نداشته باشد.

از این چنین نبود.

باری، نخستین اصل اساسی، که امروز به صورت اصل بدیهی در آمده و کمتر کسی درباره آن چون و چرا می کند، آن است که بر اثر برخورد جامعه ایرانی با فرهنگ و تمدن مدرن و گشوده شدن دروازه های این جامعه به روی عناصر مادی و معنوی این فرهنگ و تمدن، زبان فارسی نیز ناگزیر بر اثر این برخورد دگرگون شده و ناگزیر از برآوردن نیازهای زبانی تازه ای است که این برخورد پدید آورده است. این دگرگونی از نظر واژگانی چه به صورت وامگیری هزاران واژه، بویژه از زبانهای فرانسه و انگلیسی، و کمتر از آنها از روسی و آلمانی، یا تحول معنایی دروازه های موجود یا افزایش واژگان فارسی از راه زاینده گی طبیعی زبان رخ داده و بخشی از آن آگاهانه و بخشی ناآگاهانه صورت گرفته است.

دوم آنکه، تثر فارسی از انحصار ادبیات و دانشهای سنتی رها شده و برای بیان اندیشه ها و مفاهیم تازه در زمینه های گوناگون تجربه های تازه ای در آن صورت گرفته است. از جمله، تسلط تاریخی زبان عربی در قلمرو زبان فارسی پایان یافته و کار پیراستن و پالودن زبان از آنچه دانش فروشی سنتی به زور و ضرب در قالب زبان فارسی ریخته بود، بسیار پیش رفته است. امروز می توانیم گفت که بر اثر چند دهه کوشش و جنگ و ستیز با ذوق سنتی، سرانجام، ذوق و آگاهی و دانش نو زبان را به راه تازه ای انداخته است و آن تکیه زبان فارسی بر اصول ساختاری خود و گسترش خود از راه آن و زدودن عناصر تحمیلی زائد از درون خود است. به این ترتیب است که می بینیم درصد واژه های عربی در فارسی از هفتاد و هشتاد و گاه نود درصد به کمتر از پنجاه و گاه به کمتر از سی و بیست درصد رسیده و رفته رفته به آنجا می رسیم که آنچه از مایه عربی در زبان فارسی می ماند آن اندازه ای باشد که به آن نیاز واقعی داریم. و این اندازه نیز کمابیش از اصل خود جدا شده و، به خلاف گذشته، پیر و دستگاو دستوری و معنایی زبان فارسی می شود. بنابراین، اندک-اندک به این اصل علمی نزدیک شده ایم که وامگیری واژه به خودی خود عیبی نیست، به شرط آنکه واژه در دستگاو زبان بگردد و بتواند در بدنه آن جذب شود.

سوم آنکه، آنجا که ضروری باشد، اصل بر ساختن واژه های فارسی از درون مایه های زبان فارسی و بر اساس قاعده های واژه سازی در این زبان است. همانگونه که اشاره کردیم، زبان فارسی بر اساس امکانات ترکیب سازی خود میدان گسترده ای برای افزایش واژگان خود دارد، اما این کاری نیست که یکباره و به دست یک یا چند نفر انجام شود، بلکه کاری است گام به گام که در طول نسلها پیش می رود و چه بسا تجربه های دوباره و چند باره لازم است تا به دقیقترین و رساترین واژه ممکن برای یک مفهوم برسیم یا یک امکان درونی زبان را برای بیان یک معنا و مفهوم کشف کنیم چنانکه گاه لازم است برای رسیدن به بهترین برابر ممکن برای یک واژه در زبان فارسی از چند مرحله گذر کنیم. برای روشن شدن مطلب چند نمونه می آوریم:

- برای nihilism / nihilisme در فارسی «نیست انگاری» و «نیست گرایی» و نیز «هیچ گرایی» و «لاگرایی» را پیشنهاد کرده اند و بویژه «نیست انگاری» زیاد به کار رفته است. ولی به نظر ما برابر دقیق و درست نیهیلیسم «هیچ انگاری» است، زیرا نیهیلیسم گاه به مفهوم نفی وجود است و گاه نفی ارزش و این هر دو از معنای «هیچ انگاری» به دست می آید، افزون بر اینکه ترکیب هیچ انگاشتن و هیچ انگار نیز در فارسی وجود دارد یا می تواند وجود داشته باشد و «هیچ انگاری» هم بر ایند طبیعی آن است. در مورد اشکال «دگرایی» هم پس از این اشاره خواهیم کرد.

- برای واژه های elastic / élastique و elasticity / élasticité فارسی برابره های «نرم»، «کشدار»، «کشسان»، و «قابلیت انعطاف»، «قابلیت کشش»، و «کشسانی» را تاکنون به کار برده اند (و چه بسا برابره های دیگری نیز). ولی، به گمان ما، برابر طبیعی و دقیق و رسای این دو کلمه (که از علم فیزیک تا اقتصاد به کار می رود) «کشایند» و «کشایندی» است که از مصدر «کش آمدن» مشتق می شود (مانند «خوشایند» از «خوش آمدن»). این نمونه نشان می دهد که توجه به مایه ها و ساخت طبیعی واژه در زبان و امکانات زایشی آن می تواند تا چه اندازه کار را آسان کند.

- برای animism / animisme برابره های «روحیگری»، «جان گرایی»، «همزاد گرایی»، «جان انگاری» و «اصالت جان» را پیشنهاد کرده اند که همه بر اساس ریشه کلمه یعنی anima = روان و جان است. ولی، به نظر ما، با توجه به مفهوم این کلمه در انسان شناسی و فلسفه مابعدالطبیعه برابره های رساتر آن برای معنای دوگانه یا سه گانه کلمه عبارت است از «زنده انگاری»، «روانمندانگاری»، و «روان باوری».

- نمونه دیگری از واژه های خوش ساخت که به صورت منطقی از مایه های طبیعی زبان بیرون کشیده شده، «میانمایه» و «میانمایگی» در برابر mediocre / médiocre و mediocrity /

شود. در این مورد نخستین مشکل این است که معنای poly- در این ترکیب چه بسا «چندین» یا «بسیار» است نه «چند» - یعنی باور داشتن به وجود چندین یا بسیار خدا. افزون بر این، اگر بجای توجه به ترکیب ریشه‌ای کلمه به دنبال معنای آن برویم و در برابر آن، به گمان ما، مثلاً، «ایزدان پرستی» را برگزینیم، ترکیب ساده و طبیعی فارسی برابر با آن را به دست آورده‌ایم که بروشنی معناراً می‌رساند و بهتر به جای ترکیب ناچسب «چندخداگرانی» می‌نشیند. اگرچه در مورد دیگر واژه‌هایی که با پیشوند poly- آغاز می‌شوند می‌توان «چند» را به آسانی به کار برد مانند «چند زبانه» برابر با polyglot، که در این مورد نیز یک ترکیب طبیعی فارسی و رسانای معنا است.

و یا در مورد واژه‌ای مانند labyrinth اگر توجه داشته باشیم که در فارسی برای شمار زیاد و پیوسته از چیزی واژه «هزار» را پیشوند گونه به کار می‌بریم، مانند هزار دره، هزار چشمه، هزار چم، هزارلا، هزارپا، در این مورد هم می‌توانیم «هزارالان» یا «هزارتو» را به کار ببریم، چنانکه تاکنون به کار رفته است.

یک نمونه مهم از رواج واژه‌سازی مکانیکی در زبان فارسی رواج «گرا» و «گرانی» در فارسی به جای -ist و -ism است. این دو پسوند گونه اگرچه کمابیش رواج عام یافته و کار را بر بسیاری ساده و آسان کرده است، اما به نظر ما از نمونه‌های آشفته‌کاری در زبان است و واژه‌هایی که به این ترتیب ساخته می‌شوند چه بسا از شفافیت معنایی برخوردار نیستند. اگرچه این نویسنده پیش از این در این باب بحث کمابیش گسترده‌ای کرده است،<sup>۵</sup> ولی باز هم به جنبه‌هایی از آن می‌پردازیم.

نکته اساسی آن است که اگر یک پیشوند یا پسوند (یا پیشوند گونه و پسوند گونه) در زبان فارسی با پیشوند یا پسوندی در زبان دیگر در یک یا چند ترکیب خاص جور باشد و معنا را برساند، جواز آن نیست که آن را در همه موارد همانند یکسان به کار ببریم و واژه‌سازی مکانیکی کنیم اگرچه این کار بسیار آسان باشد و مشکل ما را بظاهر حل کند. برای مثال، غزالی در کیمیای سعادت واژه «گرافگرانی» را به کار می‌برد که، به نظر ما، برابر درستی برای extremism است و معنای آن گرایش یا تمایل به سوی «گراف» (افراط یا حد افراطی) است، ولی از آنجا که معنای «گرائیدن» در فارسی تمایل یافتن یا میل کردن به سوی چیزی است و نه، مثلاً، باور داشتن به آن، معادل دقیقی برای همه معناها و کاربردهای -ism نیست، حال آنکه «-گرا» و «-گرانی» در موارد دیگری می‌توانند ترکیب‌های رسائی برای برخی واژه‌ها بسازند، از جمله برابر این واژه‌ها در زبان انگلیسی:

نورگرا phototropic  
نورگرانی phototropism  
فرازگرا ascending  
فرازگرانی ascension

است. <sup>۳</sup> این دو واژه که به قیاس «کم مایه» در برابر «پرمایه» و همچنین صورت اسمی آنها یعنی «کم مایگی» و «پرمایگی»، ساخته شده بسیار دقیق و رسا است و بسیار بهتر از ترکیب ناهموار و زخم‌ت «متوسط الاحوال» است که پیش از این به کار می‌رفت. این دو واژه که امروز گروهی از نویسندگان و مترجمان به کار می‌برند، نشان دهنده آن است که چگونه، به یاری ذوق سلیم و دانش، از مایه‌های طبیعی و فرادست زبان بهترین و رساترین و زیباترین واژه‌ها، که با طبع اهل زبان سازگار است، بیرون می‌جوشد.

چهارم، اصل پرهیز از واژه‌سازی مکانیکی تا جایی ممکن است که به اصل سوم، یعنی کوشش برای بیرون کشیدن طبیعی‌ترین و رساترین مایه‌های زبان مربوط می‌شود. مقصود از واژه‌سازی مکانیکی<sup>۴</sup> تجزیه واژه اصلی در زبان بیگانه به عناصر ساده‌ای آن و ترکیب عناصر معادل اجزاء آن در فارسی است. مثلاً «انسانشکلیگری» که آقای احمد آرام برابر با anthropomorphism گذاشته‌اند چنین ساختمانی دارد، یعنی انسان = (از یونانی anthropo-(anthropos) + شکل = (از یونانی morph-(morphē) + ی (نسبت) + -گری = -ism، که اقرار باید کرد ترکیب خوش آهنگ و رسا و، سرانجام، واژه معناداری در فارسی نیست. به جای آن ما ترکیب «انسانگونه انگاری» را پیشنهاد می‌کنیم (با توجه به کاربرد «گونه» نزد نویسندگانی چون ابوالفضل بیهقی). البته این حکم، یعنی پرهیز از واژه‌سازی مکانیکی، را هم نباید مطلق گرفت، بلکه گاه از راه ترجمه واژه به واژه یا جزء به جزء، یک ترکیب و مفهوم تازه در زبان پیدا می‌شود و جا می‌افتد که از نمونه‌های آن «راه آهن» و «سیب زمینی» در فارسی است که یکی ترجمه chemin de fer است و دیگری ترجمه pomme de terre در زبان فرانسه. ترکیب‌هایی مانند «زیست شناسی» و «جانورشناسی» در فارسی نیز مطابقت جزه به جزء با biologie و zoologie دارد و می‌تواند ترجمه مکانیکی شمرده شود، ولی در حقیقت مکانیکی نیست و از ساخت طبیعی و همانند فارسی با فرانسه و دیگر زبان‌های هند و اروپائی برون جوشیده است. اما این همانندی ساختمان واژه در دو زبان آنچنان نیست که همه جا راه به ترجمه مکانیکی بدهد. البته این نیز از گرایش‌های طبیعی ذهن است که همیشه دنبال معادل اجزاء یک لغت یا ترکیب یا تغییر در زبان خود برود و آن را به روش مکانیکی ترجمه کند. همچنانکه اشاره شد این روش در مواردی سودمند و کارآمد است اما همیشه نه.

برای روشن تر شدن مطلب مثالی بزنیم: در ترجمه polytheism طبیعی است که ذهن به دنبال تجزیه واژه به poly- (= چند) + the- (خدا) + -ism برود و ترکیب «چند خدا گرانی» برابر آن گذاشته

(ستارگان، مواد شیمیایی، ذرات اتمی، و مانند آنها) نیاز به نامگذاریهای زنجیره‌ای (سریال) هست، از روش مکانیکی با قرار دادن معادله‌هایی به آسانی می‌توان بهره گرفت، و از جمله از پیشوندها و پسوندهای زبانهای باستانی ایرانی و حتی از زبانهای اروپائی وام گرفت، همانگونه که آنها از یونانی و لاتینی وام گرفته‌اند.

يك کار بسیار لازم در این زمینه مطالعه چگونگی گسترش کمیته و کیفیت زبان علمی و فنی در حوزه زبانهای اروپائی، بویژه انگلیسی و فرانسه، است، که به ما دانش دقیقی درباره آن بدهد، و در این زمینه ما فارسی زبانان بسیار ناآگاهیم و همت پژوهندگان و دوستان این گونه مباحث برای چنین پژوهشی به روشنگری زمینه نظری چگونگی پرورش و گسترش زبان فارسی برای نیازها و هدفهای امروزمین ما را یاری خواهد کرد.

(۱) با سناس از استاد دکتر زریاب خونی که اجازه دادند از نسخه ویراسته ایشان پیش از انتشار استفاده کنم.

(۲) البته باید آور شد که زبان فارسی در این چند دهه به سبب کوشش دانشوران شایسته و با ذوق و زباندان مانند گل گلاب، غلامحسین مصاحب، محمود صناعی، حمید عنایت و اعضای نخستین فرهنگستان زبان ایران و کسان دیگر، در زمینه اصطلاحات گیاه‌شناسی، زیست‌شناسی، فیزیک، جغرافیا، روانشناسی و همچنین بعضی زمینه‌های علوم انسانی پیشرفتهای نمایانی کرده است.

(۳) این دو واژه را گویا نخستین بار استاد فقید، محمود صناعی، به کار برده است. (۴) دو نماینده نامدار این روش در زبان فارسی، که بیش از همه آن را به کار گرفته‌اند آقایان احمد آرام و دکتر شمس الدین ادیب سلطانی اند، بویژه دکتر ادیب سلطانی نمونه‌های نامداری از روش واژه‌سازی مکانیکی به دست داده است. ولی باید یادآور شد که بهره‌گیری بیش از اندازه از روش واژه‌سازی مکانیکی، زبانی تیره و تار پدید می‌آورد که واژه‌های آن همیشه در برابر واژه‌ای در زبان مرجع و به اعتبار آن معنا می‌دهند نه به خودی خود، به هر حال، به زحمت می‌توانند بندگان خود را از زبان مرجع ببرند. از نمونه‌های آن واژه «دوئیچمگونیک» در برابر «دیالکتیک» است که ادیب سلطانی از تجزیه dialectic به dia- و lectic- و معنای ریشه‌ای این دو در زبان یونانی ساخته است، حال آنکه این واژه، که در زبان یونانی ترکیبی است، در زبانهای فرانسه و انگلیسی و آلمانی و زبانهای دیگری که آن را وام گرفته‌اند يك واژه بسیط به شمار می‌آید (و از جمله در فارسی که آن را از فرانسه وام گرفته است) و از نظر اهل زبان، جز از نظر ریشه‌شناسی، تجزیه نمی‌شود تا ما در فارسی با تجزیه آن واژه عجیب «دوئیچمگونیک» را بسازیم. به هر حال دیالکتیک هم مانند برخی دیگر از واژه‌هایی که دارای سیر معنایی و تاریخی پیچیده‌ای هستند (به نظر ما مانند «ایده» و «بورژوا» و واژه‌هایی همانند آنها) واگردان پذیر نیست و می‌باید آن را همان گونه وام گرفت و معنای مهم و بسیار پیچیده و فنی آن در زبان فلسفه را از آنچه هست پیچیده‌تر و مبهم‌تر نکرد.

(۵) رجوع شود به کتاب دومقاله، مقاله «درباره زبان فارسی و ترجمه - ایسم»، از داریوش آشوری، انتشارات آگاه، ۱۳۵۶.

کانون گرا centripetal  
درون گرا introvert  
صادرات گرا export-oriented  
درون گرائی introversion  
می‌بینیم که «- گرا» و «- گرائی»، اگر به معنای درست خود به کار رود، معادل مکانیکی -ist و -ism نیست، اگرچه در مواردی در برابر آنها هم می‌تواند به کار رود. همچنانکه «- گری» را نیز در مواردی می‌توان معادل -ism به کاربرد (مثلاً، در برابر eugenism می‌توان «به‌نژادگری» گذاشت و در برابر colonialism، که «استعمارگری» می‌گوئیم) ولی نه همه جا.

مثال دیگری برای این بحث «- سالاری» است که در سالهای اخیر برای چند واژه در حوزه علوم اجتماعی به کار رفته است، مانند «پدرسالاری» و «مردم سالاری». ولی می‌توان، افزون بر اینها، در موارد دیگری هم آن را به کار گرفت و دز نتیجه می‌تواند معادل چند پسوند در زبان انگلیسی قرار گیرد. از جمله در چند مورد برابر با برخی کاربردهای -ism:

heteronomy	خودسالاری	autonomy
democracy	مردم سالاری	پدرسالاری patriarchy
mobocracy	غوغا سالاری	دولت سالاری statism
tzarism	تزار سالاری	ارتش سالاری militarism

بدینسان است که با توجه به ساخت طبیعی واژه در زبان فارسی و بار معنایی دقیق واژه‌ها، اگر آنها را به روش انداموار (ارگانیک) ترکیب کنیم، به گسترش دستگاه واژگان زبان خدمت بهتر و ارزنده‌تری کرده‌ایم. البته يك مشکل روش واژه‌سازی انداموار وجه شهودی آن است. بدین معنا که، برخلاف روش مکانیکی - که از تجزیه واژه اصلی یا با توجه به ریشه ترکیبی واژه در زبان اصلی از آن الگو برداری می‌کند - در روش ترکیب انداموار می‌باید با نوعی شهود به بهترین و طبیعی‌ترین ترکیب ممکن از درون زبان دست یافت، که همیشه آسان نیست، ولی جنب و جوش طبیعی زبان و پیدایش واژه‌ها و ترکیبهای تازه خود تا حدود زیادی راهگشا است، زیرا هر يك از واژه‌ها و ترکیبهای تازه خود الگویی برای ترکیبهای دیگر در زبان تواند شد. چنانکه ترکیبهای «پدرسالاری» و «مردم سالاری» خود الگویی است برای نمونه‌های دیگری که آوردیم و «سنگواره» (= fossil) خود الگویی برای جشنواره و ماهواره و یادواره و مانند آن شده است، و کاروند الگویی برای پسوند و پیشوند و میانوند و شهروند...

البته، همانگونه که یادآور شدیم، پرهیز از واژه‌سازی مکانیکی حکم مطلق نیست. به نظر ما، در قلمرو علوم اجتماعی و انسانی و فلسفه تا جای ممکن باید از آن پرهیز کرد، ولی در قلمرو علوم فیزیکی که برای انواع جنسهای اشیاء